



مخاطبان ترسیم کند.

اما اگر نخواهیم به آغوش تخریرکننده فضای مسلط پناه ببریم، چگونه می‌توانیم این حجم انبوه «هنر اعتراضی» را توضیح بدهیم؟ سارتر برای متمایز کردن مفهوم ادبیات از باقی هنرها- اعم از شعر و هنرهای تجسمی- از استعاره شلیک کردن استفاده می‌کند. نوشتن شلیک کردن است و نمی‌توان بی‌هدف شلیک کرد؛ اما این حرف رانمی‌توان درباره‌ی باقی هنرها، حتی هنر دیگری مبتنی بر کلمه (شعر)، گفت. نکته‌ی مهم در این تمایز این است که پیامبر هنر متعهد هم می‌داند هنرها به دلیل خاصیت ضداارتباطی نمی‌توانند به هدف بزنند. بنابراین دلیل اینکه او این تمایز را ایجاد و بر آن تأکید می‌کند نه خواست تقدس دهی به هنر، که آگاهی از ناتوانی هنر در هدف‌گیری است.^{۱۴} به این ترتیب می‌توان گفت آنچه به سوی هدف شلیک شدنی است نمی‌تواند هنر باشد و در ادامه با کمی تساهل می‌توان همین تعبیر را برای توضیح تمایز هنر و پروپاگاندا به کار برد. پروپاگاندا تأثیری پیش‌بینی شده دارد،

در حالی که هنر بدون آنکه حتی خود هنرمند بدانند قرار است چه کند ایجاد می‌شود. هنر، همان‌طور که از هگل می‌آموزیم، خود هنرمند را هم غافلگیر می‌کند. به همین خاطر، هنر در آن استعاره شلیک نه شبیه طپانچه، که بیشتر شبیه کپه‌ای باروت است. می‌توانی منفجرش کنی، ولی اطراف خودت- و شاید خودت- را هم منفجر می‌کند و اگر بخواهی با آن حریف را بزنی خودت هم از آن در امان نخواهی بود. اما پروپاگاندا مثل طپانچه است؛ نشانه می‌گیری و شلیک می‌کنی. کافی است آن را در رسانه قرار بدهی و هدف‌ت را تعیین کنی.

محصول پروپاگاندا نمی‌تواند صبر کند تا به تدریج از سوی کنجکاوان و علاقه‌مندان کشف شود. وقتی یک علاقه‌مند هنرمی‌بیند از سوی رسانه بایک محصول بمباران رسانه‌ای می‌شود خود به خود و به‌طور غریزی به آن محصول مشکوک می‌شود. او می‌خواهد خودش محصول را کشف کند نه اینکه به مغزش شلیک شود. بنابراین کشف اثر هنری اغلب به تدریج و در روندی طولانی است و

درک مخاطبانش از آن هم عموماً ناهمگون و متکثر است؛ اما پروپاگاندا در مدتی کوتاه مخاطبان را تسخیر می‌کند و واکنشی مشابه از آن‌ها می‌گیرد. در واقع آنچه منطقی می‌تواند به تولید انبوه برسد و واکنش و ادراک یکسانی در مخاطبانش درباره‌ی یک وضعیت سیاسی یا اجتماعی ایجاد کند به احتمال زیاد نه هنر اعتراضی که شکلی از پروپاگاندا است.^{۱۵}

آن گره مفهومی، آن تردستی نظری همین جارخ داده است: پروپاگاندا به عنوان هنر اعتراضی و حتی انقلابی شناسایی و ستایش می‌شود و آن دستگاه نظری‌ای که قرار است این را تشخیص بدهد و بر ملا کند نه تنها چنین نمی‌کند بلکه خودش به عاملی برای توزیع و تثبیت آن تبدیل می‌شود، خواه چون تئوری برایش تفتن است، خواه چون نمی‌خواهد از فضایی که بر او مسلط است برچسب وابستگی بخورد. به همین دلیل است که هنر اعتراضی که از پاییز ۱۴۰۱ موسوم شده به «انقلابی» آن قدر دست‌یافتنی و حتی رایج به نظر می‌رسد. گویی انقلاب اعتراضی است که برایش جشن تغییر نام گرفته‌ایم و